

قصه‌ای از رابطه*

میرزا علی صحاف و میرزای کلهر

... صحافی اصفهانی بود با اسم میرزا علی که میرزا حوائج شغلی خود را بوسیله او انجام میکرد. مثل میرزای کلهر یا سید لطفعلی، میرزاهم با این میرزا علی شوخی زیاد میکرد، بدرجه‌ای که محال بود اسم میرزا علی را بپر دو مانند میدان کهنه‌ای‌های اصفهان که همیشه صفت را قبل از موصوف میاورند، صفت « پد سوخته » را جلو اسم او نگذارد. میرزا علی هم تنش میخارید و شوخیهای عجیب با میرزا میکرد. میرزا وقتی صفحه‌ای از خط خود را به میرزا علی داده بود که بر روی مقوا چسبانده حاشیه آنرا جدول کشی کند یا باصلاح زمان، قطعه‌ای از آن بسازد. میرزا علی صفحه کاغذ دیگری بهمان رنگ و اندازه بریده از روی خط میرزا با همان قلم و همان عبارت داده بود روی آن نوشته بودند و این صفحه را وارونه روی صفحه مقوائی چسبانده و دوره آنرا با دقت جدول کشی کرده نزد میرزا آورد. میرزا که جز صفحه سفید که از پشت خطوطی بر آن نگاشته شده بود چیزی ندید، با کمال تعجب پرسید « این چیه؟ » صحاف جواب گفت « قطعه ایست که داده بودید بچسبانم ». استاد گفت « خطش کو؟ » صحاف جواب داد چون خطی که روی صفحه نوشته شده بود خط خیلی بدی بود، من تصور کردم مقصود شما تدارك مقوائی است که روی آن بعداً چیزی بنویسید. میرزا دیوانه شد، آنچه فحش و لچر بود به میرزا علی داد. میرزا علی در مقابل تمام این پر خاشها میگفت « آخر من چکار کنم که روی نوشته کاغذ بهتر از روی نوشته‌اش بود. میخواستی مردم بمن بگویند صنعت خود را بلد نیستم !!؟ ... » تا چند روزی این موضوع مطرح بود تا بالاخره میرزا علی دلش رحم آمده قطعه سفید را برد و صفحه خط میرزا را روی آن چسبانده برای استاد آورد...